

اشاره

ملاک مقبولیت و عدم مقبولیت در بارگاه الاهی چیست؟ سرنوشت کسانی که کارهای نیک انجام می‌دهند، اما به دین اسلام اعتقاد ندارند، در فردای قیامت چه خواهد بود؟ پرسش فوق را بارها شنیده‌ایم این پرسش با همه سادگی و دیرپایی و نیز همواره زنده بودنش، اشاره به باوری در درون ادیان و مذاهب دارد که هم فراگیر است و هم سخت‌آزاردهنده و دست و پاگیر. ادیان و مذاهب در بین پیروان خودشان نخست حقانیت خود را اثبات می‌کنند و سپس به حصر این حقانیت می‌پردازند و از رهگذر آن دیگران را باطل و به دور از چتر حمایتی خداوند متعال می‌شمارند. از جمله آثار این نگرش، قرار گرفتن در برابر پرسش فوق است. انحصار حقانیت در یک دین و یا مذهب و یا فرقه خاص، باوری است که در پیروان عموم ادیان و مذاهب مطرح است و طرفداران پر و پا قرص دارد. قرآن در مواردی از این باورها سخن گفته و موضع خود را تبیین کرده است. مقاله پیش رو نخست گزارش قرآن را در این باره ارائه خواهد کرد و سپس موضع‌گیری قرآن و آثار مترتب بر این موضع‌گیریها و فاصله‌ای را که مسلمانان از این موضع‌گیری قرآنی دارند، توضیح خواهد داد.



حقانیت یا انحصارگرایی در دین

محمد علی سلطانی*

قرآن در آیاتی چند، این انحصارگری را به صورت جمع به یهودیان و مسیحیان نسبت می‌دهد و در آیاتی به صورت جداگانه به آن دو منسوب می‌دارد. مواردی که قرآن انحصارگرایی را به آن دو به شکل جمعی نسبت می‌دهد عبارت است:

* نویسنده و پژوهشگر علوم قرآنی که تاکنون از ایشان علاوه بر چندین کتاب، مقاله‌های علمی در نشریات پژوهشی کشور چاپ و منتشر شده است.

۱. سوره بقره، آیه ۱۱۱

در سوره بقره چنین می‌خوانیم:

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ و گفتند: هرگز کسی به بهشت در نیاید، مگر آنکه یهودی و یا مسیحی باشد. این آرزوی ایشان است. بگو: اگر راست می‌گویید، دلیل خودتان را بیاورید.

در این آیه چند نکته قابل تأمل و دقت است:

اول: هر گاه قرآن از واژه‌های «قالوا» و «قل» بهره می‌گیرد، در واقع به گفت‌وگویی اشاره می‌کند که یا به طور واقعی بین پیامبر(ص) و افرادی از جامعه اتفاق افتاده است و به تعبیر دیگر گزارش سیره و رفتار پیامبر اسلام با دیگران است. و یا این گفت‌وگو به صورت واقعی پیش نیامده است، بلکه به واقعیت‌های موجود و جاری در جامعه اشاره دارد که پیامبر(ص) از سوی خداوند به آنها پاسخ می‌دهد.

در این آیه نیز می‌توان چنین احتمالی داد: اهل کتاب که در مدینه بودند، در گفت‌وگویی که بین آنان و پیامبر(ص) و یا بین آنان و مؤمنان پیش آمده بود، ورود به بهشت را حق انحصاری خود دانسته و پیروان پیامبر اکرم(ص) و دیگر مردم مدینه را شایسته ورود به آن ندانسته و این سخن را به پیامبر(ص) و یارانش گفته بودند. پیامبر(ص) هم به دستور خداوند در پاسخ به این ادعا از آنان خواسته که دلیل خود را برای این ادعا ارائه کنند.

همچنین می‌توان احتمال داد که این باور به عنوان یک باور جا افتاده و مشهور در بین مردم جزیره العرب مطرح بوده است و اهل کتاب چنین باوری را ساخته و پرداخته بودند. پیامبر(ص) با طرح این موضوع و اینکه این باور، بیش از یک آرزوی واهی نیست، برای از بین بردن این ادعا، از طراحان آن خواسته است دلیلی برای آن بیاورند و بدین وسیله نخست ذهن مردم را از این باور رهایی داده و سپس باور و اعتقاد خود را تبلیغ کرده است.

دوم: این انحصارگرایی بیش از یک توهم و یا آرزوی صرف نیست و واقعیت ندارد. چون انسانها برای توجیه باورهای خود نیازمند دلیل‌اند و اگر چنین دلیلی نداشته باشند، ایستادگی و مقاومتشان در راه باور مفهومی نخواهد داشت، از این رو، به انحصار در نجات یافتگی روی می‌آورند. این اعتقاد در بنیان بیش از یک آرزو نیست. اما به گونه‌ای ارائه می‌شود که شکل



حقیقت به خود می‌گیرد و باورمندان به هر دین یا مذهبی کم کم به آن اعتقاد پیدا می‌کنند. سوم: این نوع باورها چون یک آرزو و امید واهی بیش نیست، دلیل و برهان ندارد. آسان‌ترین راه برای شکستن حصار این آرزو از باور و اعتقاد انسانها این است که از معتقدان به آن دلیل و برهان بخواهیم.

۲. سوره بقره، آیه ۱۳۵

قَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ و [اهل کتاب] گفتند: یهودی و یا مسیحی باشید، تا هدایت یابید. بگو: نه، بلکه به ملت ابراهیم حق‌گرا [باشید]؛ و او از مشرکان نبود. در این آیه نیز گزارش ادعای یهودیان و مسیحیان در خصوص حق انحصاری هدایت و نجات‌یافتگی در آنان آمده است. در آیه پیشین ورود به بهشت حق انحصاری آنان تلقی شده بود و در این آیه هدایت یافتگی حق انحصاری آنان شمرده شده است. در این آیه نیز بحثهای پیشین مطرح است؛ با این تفاوت که در آیه قبل درخواست دلیل و برهان شده بود و در این آیه نجات‌یافتگی حقیقی معرفی شده است که بحث آن را به بخشهای بعدی این مقاله وامی‌گذاریم.

۳. سوره مائده، آیه ۱۸

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ؛ و یهودیان و مسیحیان گفتند: ما پسران خدا و دوستان او هستیم. بگو: پس چرا شما را به [خاطر] گناهاتتان کیفر می‌دهد؟ بلکه شما بشرید از جمله کسانی که آفریده است. هرکه را بخواهد می‌آمرزد و هرکه را بخواهد عذاب می‌کند و فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو هست از آن خداست، و بازگشت به سوی اوست.

قرآن در این آیه از دو ادعای بزرگ‌تر یهودیان و مسیحیان گزارش می‌دهد. نخست آنکه آن دو گروه خویش را فرزندان خدا می‌شمردند و منحصرأً فرزند پسری خدا می‌دانستند. این نکته بیانگر آن است که یهودیت و مسیحیت به گونه‌ای روشن تحت تأثیر ادیان و باورهای

محلی و مشرکانه قرار داشتند، زیرا چنین باوری پس زمینه مادی دارد و در ادیان محلی و مشرکانه و دین‌واره‌ها دیده می‌شود. باورهای مبتنی بر تقدم مرد بر زن که از ویژگی‌های فرهنگ‌های قبیله‌ای است و زاییده مفید و سودمند بودن مرد در دفاع از قبیله و شرافت آن، و نامفید و سربار بودن زن به خاطر لزوم دفاع از وی، در باور مسیحیان و یهودیان به شدت رسوخ کرده بود.

دومین ادعا در این گزارش، ادعای دوستی انحصاری یهودیان و مسیحیان با خداوند است که همین دوستی حق تقدم و بلکه حق انحصاری برای آنان ایجاد می‌کند. گزارش این آیه از یهودیان و مسیحیان به گونه‌ای است که گویا در سوی یهودیان و مسیحیان به همراه خداوند قرار دارند و در دیگر سوی همه افرادی که غیر یهودی و غیر مسیحی‌اند. این تقسیم‌بندی، خداوند را از جایگاه خدایی و سیطره بر هستی تا حد رئیس قبیله‌ای که در جنگ با دشمنان خود است، فرو می‌کاهد. در گزارش‌های عهد عتیق فروگاهی خداوند به چنین جایگاهی بسیار مشهور است و خداوند همواره در حد یک رئیس قبیله مدیریت جنگ و جدال دارد و رنگ غالب بر گزارش‌های عهد عتیق از قوم موسی چنین است. به عنوان نمونه به این بیان توجه کنید: «و بعد از آن موسی و هارون آمده به فرعون گفتند: یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: قوم مرا رها کن تا برای من در صحرا عید نگه دارند...»^۱ در این عبارت یهوه خدای اسرائیل است. بسیاری و بلکه همه ادیان و مذاهبی که پیروان آن به حق انحصاری نجات‌یافتگی خویش اعتقاد دارند، خود را دوست و هم‌جبهه خداوند می‌شمارند. این دوستیها معمولاً مستند به نوعی خویشاوندی و یا نوعی گزینش استثنایی است. در مورد یهودیان و مسیحیان، آنان از راه خویشاوندی بین خود و خداوند این دوستی را ایجاد می‌کردند.

در آیه مورد بحث، خداوند متعال برای رد ادعاهای یهودیان و مسیحیان مبنی بر فرزندان و دوستان خدا بودن، از مطلبی کاملاً معمولی و قابل فهم برای همگان استفاده می‌کند و از آنان می‌پرسد: اگر این ادعا درست است، چرا شما را در برابر اعمالتان کیفر می‌دهد؟ این مطلب در حقیقت اشاره به تهدیدهایی است که در کتب اهل کتاب در باره نافرمانان آمده است و با ادعای فرزندی خداوند در تضاد است، چون کیفر فرزندان از سوی پدر چندان خردمندانه نیست.

۱. عهد عتیق، سفر خروج، باب ۲، آیه ۱ - ۵.

این پرسش یاد آور این مطلب است که در بارگاه الاهی وابستگی وجود ندارد. بنابراین، برپایه ملاکی که در بین انسانها مطرح است و یهودیان و مسیحیان درباره خداوند از آن الگوبرداری کرده‌اند، نمی‌توان در آن بارگاه به داوری پرداخت. خداوند یادآوری می‌کند که اینان هم مانند دیگر آفریده‌های الاهی‌اند و از این رو حکم عام و کلی الاهی در حق آنان جاری است. این قاعده کلی را می‌توان در برابر هر ادعای حق انحصاری و ویژه در بارگاه الاهی مطرح ساخت و از پیروان هر مکتب و مذهب و فرقه‌ای که چنین ادعایی دارند پرسید: اگر چنین است، پس چرا خداوند در برابر گناهانتان شما را کیفر می‌دهد؟ تفصیل این مطلب را در ادامه بحث خواهیم آورد.

۴. سوره توبه، آیه ۳۰ - ۳۱

در این آیه چنین می‌خوانیم:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزُ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ؛ و یهودیان گفتند: عزیز، پسر خداست. و مسیحیان گفتند: مسیح، پسر خداست این سخنی است که به زبان می‌آورند، و به گفتار کسانی که پیش از این کافر شده‌اند، شباهت دارد. خدا آنان را بکشد؛ چگونه [از حق] بازگردانده می‌شوند؟ اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند، با آنکه مأمور نبودند جز اینکه خدایی یگانه را بپرستند که هیچ معبودی جز او نیست. منزله است او از آنچه شریک می‌گردانند.

این آیات به طور صریح درباره ادعای نجات‌یافتگی انحصاری نیست، اما در محتوا همان است که یهودیان و مسیحیان بر پایه آن برای خود حق انحصاری در نجات‌یافتگی قائل بودند. در این آیات، خداوند به تأثیرپذیری اینان از دین واره‌ها و ادیان مشرکان اشاره دارد. در ادیان بومی و دین واره‌ها معمولاً معبود نسبت خانوادگی با خداوند دارد و فرزند ذکور و احیاناً



انات خداست. گاه این ارتباط رابطه سببی و یا ارتباط زناشویی است. آنچه این ارتباطها را شکل می‌دهد، نقش سودمندانه آن خدا، در زندگی انسان است. از این رو، معمولاً در مواردی خدا جنس مؤنث دارد که در آن زایش و فرآوردگی وجود داشته باشد. به همین سبب، در جوامعی که بنیان زندگی بر پایه کشاورزی است، خدایان بیشتر از جنس مؤنث‌اند و در جوامعی که بنیان جامعه بر شکار و یا چپاول و غارت و یا قبیله‌گرایی است، خدایان بیشتر از جنس مذکرند. در زندگی کشاورزی زمین نیازهای مردم را از دل خاک بیرون می‌دهد و در حقیقت در آن نوعی زایش هست، اما در جوامع دیگر اصل قدرت و زور بازوست که منافع جامعه را تأمین می‌کند و به همین سبب خدایان شبیه مرد، و از جنس مذکرند. در هر صورت، این باورها در بین مسیحیان و یهودیان، برگرفته و یا تحت تأثیر ادیان باستانی، محلی و دین‌واره‌هاست.

آنچه گذشت، مواردی بود که در آنها ادعای انحصار نجات بخشی از سوی هر دو دین مسیحیت و یهود مطرح بود. اما در مواردی از قرآن این ادعا از سوی یکی از دو جریان دینی یادشده نقل شده است. وقتی یهودیان و مسیحیان در برابر مسلمانان و یا حتی مشرکان مکه و مدینه قرار می‌گرفتند، جبهه‌ای واحد تشکیل می‌دادند و خود را در برابر دو گروه یاد شده، اهل نجات و رستگاری می‌شمردند، اما در درون خود یکدیگر را نفی می‌کردند و هر کدام از آن دو جریان دینی تنها خود را اهل نجات می‌شمردند. در ذیل آیاتی را که بر این مطلب دلالت دارد نقل می‌کنیم:

۱. سوره بقره، آیه ۹۴

در این آیه چنین می‌خوانیم:

قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا
الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ بگو: اگر در نزد خدا سرای بازپسین به طور
کامل به شما اختصاص دارد، نه دیگر مردم، پس اگر راست می‌گویید
آرزوی مرگ کنید.

این آیه ادعای یهودیان را مطرح می‌کند. آیات قبل و بعد آن نیز که درباره یهودیان بحث می‌کند، نشان می‌دهد که این مطلب مربوط به ادعای یهودیان است. در این آیه باور یهودیان مبنی بر اختصاص آخرت به آنان آمده و تعلق آن به دیگران و یا سهم بودن دیگر مردم در

آن از نگاه یهودیان به طور کامل نفی شده است. نزدیک به همین مضمون را در سفر تثبیه در باب چهاردهم از عهد عتیق در مورد انحصارگرایی یهودیان می‌خوانیم. در آنجا آمده است: «شما پسران خدای خود یهوه هستید، پس برای مردگان، خویش را مجروح نکنید و صورت خود را مخراشید زیرا تو برای یهوه خدایت قوم مقدس هستی و خداوند تو را برای خود برگزیده است تا از بین جمیع امتهایی که بر روی زمین هستند قوم خاص او باشی.»^۱

خداوند متعال در آیه‌ای که از قرآن نقل کردیم، برای بی‌پایه بودن این ادعا از یک نتیجه کاملاً معمولی و عادی بهره می‌گیرد و یادآور می‌شود که اگر چنین اختصاص و انحصاری در کار بود، تعلق خاطر یهودیان به این دنیایی که همه در آن مشارکت دارند، توجیهی ندارد. هر خردمندی وقتی جایگاه ویژه و اختصاصی دارد که در آن می‌تواند بدون هر گونه مزاحمت و مشارکت دیگران با آرامش و آسایش زندگی کند، هرگز در جایگاهی نمی‌ماند و به آن دل نمی‌بندد که شمار زیادی از آن بهره‌مندند و در آن زندگی می‌کنند. این استدلال را می‌توان در برابر هر مدعی نجات‌یابی اختصاصی و انحصاری مطرح کرد. اگر کسی و یا دین، مذهب و فرقه‌ای می‌پندارد که آخرت خاص او و یا هم‌دینان و یا هم‌مذهبان و یا هم‌فرقه‌ایهای اوست، دلیل توجیهی برای بقا و تعلق خاطر به این دنیا ندارد.

خداوند در ادامه همان آیه از نبود چنین آرزویی در بین یهودیان سخن می‌گوید و می‌فرماید:

وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرْضَخٍ مِنْهُ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ؛ ولی به سبب کارهایی که از پیش کرده‌اند، هرگز آن را آرزو نخواهند کرد. و خدا به [حال] ستمگران داناست. و آنان را مسلماً آژمندترین مردم به زندگی، و [حتی حریص‌تر] از کسانی که شرک می‌ورزند خواهی یافت. هر یک از ایشان آرزو دارد که کاش هزار سال عمر کند، با آنکه اگر چنین عمری هم به او داده شود، وی را از عذاب دور نتواند داشت. و خدا بر آنچه می‌کنند بیناست.

۱. کتاب مقدس، سفر تثبیه، باب چهاردهم.

این آیات از یک سو گویای نگرانی و دلهره آنان از قیامت به خاطر گناهانشان است و از سوی دیگر نشان دلبستگی و تعلق خاطر به بقا در دنیا و زندگی دنیایی است. همین که فردی چنین تعلق خاطری دارد، به مفهوم این است که در دل خود به چنین حق انحصاری ایمان ندارد و برای معادلات دنیوی و بهره مندی از لوازم این ادعا در دنیا، چنین ادعایی را مطرح می‌کند.

همان گونه که در آغاز بحث آوردیم، این قبیل انحصار گرایی در حقانیت در بین همه و یا دست کم اکثر ادیان و مذاهب و گرایشهای دینی وجود داشته و دارد. به تعبیر قرآن: «... كُلُّ جَزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»^۱ هر حزبی به آنچه نزد خود دارد شادمان است. همان گونه که در بین مسیحیان و یهودیان چنین باوری بود و قرآن آن را گزارش کرده است و امروزه نیز در بین آنان وجود دارد، در بین فرقه‌های گوناگون و گرایشهای مختلف اسلامی نیز وجود داشته و دارد. در بین مسلمانان حدیثی از پیامبر (ص) نقل شده است که خود زمینه تشدید این باور را در بین گروههای مختلف اسلامی ایجاد کرده است. این حدیث از نظر عبارت، مفهوم، مصداق و صدور، از دیرباز مورد گفت‌وگو و بحث در بین دانشوران کلام و اهل حدیث بوده و هست. این حدیث با واژگان بسیار متفاوت و گاه غیر قابل جمع نقل شده است. مضمون نقلها به گونه‌ای است که آدمی نقش اختلافات مذهبی در صدر اسلام را در آن به روشنی می‌بیند. در پاره‌ای از نقلها از قول پیامبر اکرم (ص) آمده است که امت وی به دو گروه تقسیم می‌شوند. این دو گروه خوارج و غیر خوارج معرفی شده‌اند. در نقل دیگر، امت به سه گروه تقسیم شده‌اند که عبارت‌اند از: فرقه‌ای که شیعه علی (ع) و مؤمن‌اند؛ فرقه‌ای که دشمن علی (ع) و پیمان شکنان‌اند و فرقه‌ای که در مورد وی غلو می‌کنند.^۲

در نقل دیگر، امت اسلامی به ۷۳ فرقه تقسیم شده‌اند که همه به جز یک گروه اهل دوزخ معرفی شده‌اند. عبدالله بن عمر می‌گوید: رسول خدا (ص) فرمود: هر چیزی که بر سر امت بنی اسرائیل آمد، دقیقاً بر سر امت من هم خواهد آمد. آنان به ۷۲ ملت تقسیم شدند و امت

۱. روم، آیه ۳۲.

۲. المناقب، موفق بن احمد بن محمد مالکی، تحقیق: شیخ مالک المحمودی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی،

دوم، ۱۴۱۱ ق، ص ۳۱۸.

من به ۷۳ ملت تقسیم می‌شوند، یکی بیشتر از آنان، که همه آنها به جز یکی در دوزخ‌اند. گفته شد: آن یک گروه کدام است؟ فرمود: آنچه امروز من و اصحابم بر آن هستیم.^۱ در بعضی از نقلها آمده است که به جز یک گروه همه اهل بهشت‌اند.^۲ فخر رازی مصداق آن را زندیقان معرفی می‌کند. در نقلهای دیگر همه آن گروهها به جز یک گروه اهل دوزخ معرفی شده‌اند در این باره که این گروه کدام است نیز نقلهای گوناگون وجود دارد. در بعضی نقلها گروه نجات یافته شیعه معرفی شده^۳ و در نقلهایی همچون نقل فوق، پیامبر و کسانی که از وی پیروی می‌کنند، مصداق این گروه تعیین شده‌اند. در پاره‌ای از نقلها نیز اهل سنت و جماعت گروه ناجیه شمرده شده‌اند.^۴

راستی، آیا پیامبر(ص) چنین سخنی گفته است؟ و اگر گفته کدام عبارت را گفته است؟ در این باره دو نکته را نباید از نظر دور داشت:

نخست آنکه این احتمال وجود دارد که به طور کلی پیامبر(ص) چنین سخنی نگفته و از چنین آینده‌ای خبر نداده است و هرگز نجات یافتگان را در انحصار گروه و جریان خاص قرار نداده است و این روایات را بعدها گروهها و جریانات ساخته و پرداخته‌اند.

دوم اینکه یکی از مضامین این نقلها از پیامبر اسلام(ص) صادر شده است، اما پس از آن هر گروهی برای بهره‌گیری از آن برای تقویت جریان خود تغییراتی در اصل سخن داده‌اند تا آن را به شکل دلخواه خود درآورند. اثبات این احتمال دوم واقعاً دشوار است. اما با توجه به آنچه بر سر اصل نقل آمده، اصل نقل در بین این نقلها گم شده است و امروزه یافتن اصل سخن پیامبر در بین این نقلهای گوناگون عملاً امکان‌پذیر نیست. بنابراین، هیچ کدام از نقلها نمی‌تواند حجت بوده باشد. بعید است که پیامبر(ص) بخواهد به جای تأیید اصل ایمان و عمل

۱. صدوق، معانی الاخبار، ص ۳۲۳.

۲. محمد بن فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۳، ص ۲۳، سوم، بی‌تا، بی‌جا.

۳. محمد بن حسن طوسی، الأمالی، ص ۵۲۳، ح ۱۱۵۹، قم، انتشارات دارالثقافة للطباعة والنشر والتوزیع، اول، ۱۴۱۴ ق.

۴. محمد بن عبدالکریم شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۳، تحقیق: محمد سید گیلانی، بیروت، دارالمعرفة، اول، ۱۳۸۲ ق.

صالح، نجات‌یافتگی را در قرار گرفتن فرد در ضمن یک گروه و مجموعه قرار دهد. این نوع تقسیم‌بندیها چندان با منطق قرآنی هماهنگی ندارد و پیامبر اکرم(ص) هرگز از منطق قرآنی فاصله نمی‌گرفت. آیا می‌توان تصور کرد که فردی ایمان لازم را داشته باشد و بر پایه فهم خود از دین به دستورهای دینی عمل کند، اما چون در زیر مجموعه گروه خاص قرار نگرفته وارد دوزخ گردد؟ از سوی دیگر، آیا قابل قبول است فردی ایمان درستی نداشته باشد و در زندگی دنیوی هم چندان به دستورهای دینی پایبند نباشد، اما در زیر مجموعه مذهب و یا گروه خاصی قرار داشته باشد و به بهشت وارد شود؟ در این مطلب فرقی نمی‌کند که ما کدام نقل را بپذیریم، زیرا در هر نقلی ملاک نجات‌یافتگی فرد، قرار گرفتن وی در زیر مجموعه مذهب و گرایش خاصی لحاظ شده است. این به معنای نادیده گرفتن چگونگی ایمان و عمل افراد در نجات‌یافتگی است و پذیرش و انتساب آن به اسلام بسیار دشوار می‌نماید، زیرا:

اولاً: این منطق با آموزه‌های قرآنی نمی‌سازد. زیرا چنان که خواهد آمد، قرآن در موارد بسیار ملاک نجات‌یافتگی را عواملی غیر از قرار گرفتن در زیر مجموعه یک مذهب و گرایش، دانسته است.

ثانیاً: همه این مصادیقی که برای گروه نجات یافته ذکر شده است مدت‌ها بعد پیدا شده‌اند. در این صورت، درباره افرادی که قبل از پیدایش این گرایشها و گروهها بودند چه باید گفت؟ آیا آنان نجات یافته‌اند و یا غیر نجات یافته؟

ثالثاً: نتیجه‌ای که از پذیرش این روایت به دست می‌آید، خروج جمع بسیاری از مسلمانان از زیر مجموعه نجات‌یافتگان است و این با رحمت و اوسع الاهی نمی‌سازد. براساس هر کدام از مصادیق مذکور در روایات، فقط بخشی از مسلمانان در زمره نجات‌یافتگان قرار می‌گیرند و بقیه که بخش بزرگی هستند از آن خارج می‌شوند. این در حالی است که پیامبر اسلام رحمت برای عالمیان است و رحمت خدا نیز گسترده و فراگیر است.

میزان اعتبار روایات تفرقه

مهم‌ترین نکته این است که این نقلها هیچ کدام سند قابل اعتماد ندارد. در بین راویان این حدیث، افراد غیر قابل اعتماد وجود دارد. معمولاً کسانی که به بحث روایات ساختگی می‌پردازند، نقلهایی از این روایات را مصداق روایات ساختگی می‌دانند. در بین منابع شیعه این

روایات به سند معتبری در کتب اصلی حدیثی نیامده است و در بین کتب اهل سنت نیز وضع به همین منوال است. ریشه این حدیث عامی است و به احتمال بسیار زیاد از کتب عامه به کتب شیعه راه یافته است. این قبیل روایات که در جدالهای مذهبی کاربرد دارد، به راحتی از منبعی به منبع دیگر منتقل می‌شود، زیرا طرفداران هر مذهب با تکیه به نقلی از نقلها که برای تأیید دیدگاه خود متناسب است، آن را می‌آورد و از آنجا که از کتاب مخالف مذهب خود اوست، کمتر به بررسی سندی آن توجه می‌کند و نفس وجود آن را در کتب مخالف دلیل بر درستی آن می‌داند و آن را نوعی اعتراف از مخالف برای خود می‌شمارد. مرحوم علامه طباطبایی ضمن اشاره به نقلهای گوناگون از طرق شیعه و سنی، آن را روایتی مشهور می‌داند.^۱

در اینکه این روایت مشهور است تردیدی نیست، اما اینکه سند قابل اعتمادی هم دارد جای بحث جدی است. این نقلها در هر کتابی ضمائی دارد که با ضمائهم کتاب دیگر فرق دارد. بعضی نقلها به گونه‌ای است که آدمی احساس می‌کند متن منقول، روایت نیست، بلکه بریده‌ای از یک کتاب است که به شکل روایت مطرح شده است.^۲ اگر این گمان درست باشد، باید زمان ساخته شدن روایت را به دوران جنگهای شدید مذهبی در قرن دوم نسبت داد.

روایت تفرقه و واقعیت خارجی

واقعیت خارجی هرگز چنین سخنی را تأیید نمی‌کند. زیرا اولاً: مفهوم و مشخصه فرقه کاملاً روشن نیست. فرقه به چه نوع مجموعه‌ای اطلاق می‌شود تا بر اساس آن تعداد فرقه‌ها را شناسایی و معلوم کنیم که در بین امت پیامبر(ص) چند فرقه وجود دارد؟ آیا ملاک اختلافات سیاسی است؟ اگر ملاک این باشد، فرقه‌ها سر از صدها و بلکه هزارها در می‌آورد. اگر ملاک تقسیم‌بندیها، مباحث فقهی است که این نیز بسیار بیش از هفتاد و اندی فرقه هست. اگر معیار تفاوت‌های کلامی است که دایره این اختلافات بسیار گسترده است.

ثانیاً: آیا این فرقه‌ها مربوط به کل تاریخ مسلمانان است و یا برهه‌ای خاص ملاک است؟

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۷۹.

۲. به عنوان نمونه می‌توان به نقل مرحوم صدوق در خصال اشاره کرد که روایت چندین صفحه است و در آن به بسیاری از موضوعات متفرق و غیر مربوط اشاره شده است. و شباهت آن به بریده‌ای از کتاب بیشتر از

روایت است. نک: الخصال، ص ۶۱۰.

اگر برهه خاص ملاک است، آن برهه کدام است؟ اگر همه تاریخ مراد است که باید فرقه‌ها را هزاران دانست و نه هفتاد و اندی.

ثالثاً: آیا این فرقه‌ها از نظر اقلیمی مربوط به همه مسلمانان در همه جهان است و یا منطقه خاصی در نظر است؟ اگر همه جهان مقصود است که باز هم باید از هزاران سخن گفت و نه هفتاد و اندی. اگر محدوده جغرافیایی خاص مراد است، آن محدوده کجاست؟ به عنوان نمونه، اگر فقط بخواهیم گرایشهای عرفانی مردم مسلمان قاره آفریقا را آن هم فقط در روزگار خودمان در نظر بگیریم، بیش از صد فرقه وجود دارد؛ فرقه‌هایی با آداب و سنن عبادی متفاوت که گاه هیچ همخوانی با هم ندارند.

شاید همین اشکالات موجب می‌شود که روشن اندیشان امروزی می‌کوشند موضوع نجات‌یافتگی را از دایره انتساب مذهبی خارج کنند و ملاک عام‌تری برای آن در نظر بگیرند به این عبارت حامد حنفی داوود توجه کنید: «در این مورد ما به آنچه عموم علما می‌گویند که فرقه ناجیه فقط شیعه و یا فقط اهل سنت هستند، اعتقاد نداریم، بلکه به نظر ما مقصود از این عبارت افراد معتدل از بین همه این گرایشها هستند؛ به جز کسانی که دیگران را خدا می‌پندارند و یا اهل غلو و یا اهل حلول‌اند و پاره‌ای از منسوبان به کیسانیه و مکفره که امام علی را تکفیر می‌کردند و در روزگار ما بهائیان که باب [ظاهراً حسنعلی بها] را خدا می‌پندارند و قادیانیه که غلام احمد را پیامبر می‌دانند.»^۱ این قبیل دیدگاهها در مورد تفسیر این احادیث زایدۀ آن است که با تفسیر انحصاری، بسیاری از مسلمانان از دایره نجات‌یافتگی بیرون می‌روند.

آثار مترتب بر حق انحصاری

اگر اعتقاد به حق انحصاری آثار و پیامدهای دنیوی نداشت و مسئله کاملاً اخروی بود، جای هیچ گونه دغدغه و بحث و پژوهش نداشت، زیرا داور در روز جزا خدای خبیر و عالم است و خود می‌داند که با این قبیل ادعاها و پیروان آنها چگونه بر خورد کند. اما آنچه موجب نگرانی و دغدغه است، آثار دنیوی و پیامدهای این جهانی این باورهاست. خداوند متعال هم در بسیاری از آیات قرآنی به همین آثار دنیوی آن اشاره دارد. در ادامه بحث به شماری از این پیامدها اشاره می‌کنیم:

۱. حامد حنفی داوود، نظرات فی الکتب الخالدة، قاهره، دارالکتب للطباعة، اول، ۱۳۹۹ ق، ص ۵۷.

۱. نفی حقوق مادی دیگران

یکی از آثار و پیامدهای جدی و فوری این نگرش، نفی حقوق دیگران است. این باورها تنها نگاه به آخرت ندارد و حتی می‌توان گفت نگاه جدی و اصلی آنها آخرت نیست، بلکه آثار دنیوی آن بسیار پراهمیت و در نگرش آنان ارزشمندتر است. وقتی کسی معتقد می‌شود که پیوند ویژه با خداوند دارد و خداوند آفریننده هستی است، به این عقیده می‌رسد که نعمتهایی که خداوند آفریده، برای خویشان و خودپهاست و دیگران نه تنها حق بهره برداری ندارند که خود نیز همچون اشیای دیگر از آن آنان‌اند و اگر در جایی از نعمتهای دنیوی برخوردار می‌شوند، مبتنی بر غصب و تجاوز به حق آنان است. در نگرش این افراد، مال و جان دیگران متعلق به آنان است و اگر اینان اموالی از دیگران به هر شکل و شیوه‌ای به دست آورند، به واقع اموال خودشان را به دست آورده‌اند و در برابر آن مسئول نیستند. به این آیه توجه کنید:

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بَدِينَارٍ لَّا يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمَّتْ عَلَيْهِ فَإِنَّمَا ذَلِكَ بَآئِنُهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ^۱

این آیه از دو گروه اهل کتاب یاد می‌کند: گروهی که امانتدارند و گروهی که امانتدار نیستند. نکته اصلی در این است که گروه غیر امین برای پشتوانه کارشان استدلال دینی می‌کنند و بر این باورند که غیر اهل کتاب حق ندارند به تصرف اهل کتاب در اموالشان اعتراض کنند، زیرا آنان مالک نیستند و فقط در صورتی اموال آنان را به خودشان برمی‌گردانند که بترسند و قدرتی بالای سر آنان باشد و آنان را مجبور به بازگرداندن امانت کند. تصرف در امانت در نزد هیچ کسی معقول و درست نیست و کسانی که در امانت تصرف می‌کنند برای کارشان توجیهی ارائه می‌کنند. توجیهی که اهل کتاب درباره تصرف در اموال امانتی غیر اهل کتاب ارائه می‌دهند کاملاً توجیهی دینی و مبتنی بر عقیده و نیز جهان‌بینی خاص آنان است. آنان برگزیده و خویشاوند خداوند هستند و آفریده‌های خداوند همگی از آن آنان است. اگر این اموال اکنون در اختیار غیر اهل کتاب است، تصرفی ناروا و غیر شرعی است. بنابراین، به هر وسیله ممکن باید این اموال به خویشاوندان خداوند باز گردد و این خودیها کسی جز اهل کتاب

۱. آل عمران، آیه ۷۵.

نیستند. اگر آنان در امانت خیانت می‌کنند، در واقع خیانت نیست، بلکه باز گرداندن اموال غصب شده آنان توسط غیر اهل کتاب است.

این استدلال امنیت مالی انسانها را در سطح جهانی از بین می‌برد و همه ارزشهای اخلاقی و انسانی را درباره اموال نابود می‌کند. معاملات، ودیعه‌ها، امانتها، تعهدات، و دهها نوع ارتباط مالی که مبتنی بر حرمت غصب اموال انسانهاست به شدت مورد تجاوز قرار می‌گیرد و تجاوز، سرقت، خیانت، غش در معامله، رباخواری و بسیاری از کارهای نامشروع در فرهنگ و تمدن بشری و نیز در آموزه‌های راستین پیامبران، اعتبار و مشروعیت پیدا می‌کند و این آغاز فاجعه‌ای بزرگ در زندگی بشر است. اگر اموال غیر اهل کتاب واقعاً به حکم خویشاوندی و پیوند از آن اهل کتاب باشد، چرا آنان برای به دست آوردن آن اموال دست به جنگ، غارت، چپاول، دزدی، خیانت در امانت، کلاهبرداری و دهها رفتار ناروای دیگر نزنند؟

به این قاعده فقهی توجه کنید: «مال الکفار فیئ للمسلمین؛ اموال کافران فیئ مسلمانان است.» بار معنایی این قاعده فقهی چیست؟ آیا در پرتو این قاعده جایی برای امنیت مالی دیگران باقی می‌ماند؟ اگر کافران نیز از همین قاعده یا قاعده‌ای همگون با آن استفاده کنند، در آن صورت جایی برای زندگی آرام انسانها یافت خواهد شد؟ از آن گذشته، آیا این قاعده در سامانه فقهی که در آن مسلمانان با غیر مسلمانان به داد و ستد می‌پردازند و این داد و ستدها از نظر فقهی معتبر و مشروع تلقی شده است، جای مناسبی برای خود پیدا می‌کند؟ آیا ناهماهنگی این قاعده با سیره و رفتار پیامبر اکرم(ص) که امانت مشرکان را به آنان باز می‌گرداند، بهای جنسی را که از مشرکان می‌خرید به طور کامل می‌پردازد و مسلمانان را به امانتداری توصیه می‌کرد، می‌تواند دلیلی بر این مطلب باشد که جمله مزبور بیشتر موردی است و اختصاص به میدان جنگ دارد؟ این چیزی است که در همه فرهنگها بوده و هست و از آن با عنوان غنیمت جنگی یاد می‌شود. اگر چنین برداشتی درست باشد - که قرائن بر آن دلالت دارد - در این صورت، قاعده از اطلاق خود خارج خواهد شد و استدلال به آن در بسیاری از فروعات فقهی مورد نخواهد داشت.

۲. نفی و یا تردید در حقوق انسانی دیگران

از جمله آثار و پیامدهای ناگوار اندیشه انحصاری حقانیت، تردید در حقوق انسانی دیگران

است. وقتی بنابراین باشد که گروهی خاص در پیوند با خداوند باشند، دیگران باید کنار زده شوند. دیگران نه تنها در زمینه مالی و اقتصادی حرمت نخواهند داشت، بلکه در مورد آبرو، جان و ناموس نیز محترم شناخته نخواهند شد. تجاوز به ناموس دیگران و بهره‌مندی جنسی از زنان و دختران افراد غیر هم‌کیش، با مقوله اسارت در جنگها همگون تلقی خواهد شد و قبح آن توجیه خواهد گشت. تحقیر و شکستن عزت و حرمت غیر هم‌کیش نه تنها زشت و نابخراذانه به نظر نخواهد رسید، بلکه امری نیکو و در زمره اعمال و رفتارهای دینی به شمار خواهد آمد. به راه انداختن جنگها و کشتار غیر هم‌کیش خواستنی می‌شود و قدمی در راه کم کردن شمار دشمنان خدا تلقی خواهد شد. هر نوع رفتار شایسته و ناشایسته‌ای که بتواند غیر هم‌کیش را تحت فشار قرار دهد و او را برای دست شستن از کیش و آیین خود و پیوستن به آیین طرف مقابل وادارد، رفتاری تحسین برانگیز و ثواب دار و در راه خدا شمرده خواهد شد. چنین شرایطی زندگی انسان را بر روی کره خاکی با دشواریهای غیر قابل تحمل مواجه خواهد ساخت. هر کس به آیینی اعتقاد داشته باشد که از اصول آن آیین اعتقاد به حقانیت انحصاری است، به خود حق خواهد داد نسبت به حرمت و کرامت غیر هم‌کیش خویش هیچ تعهدی نداشته باشد. حال اگر فرض شود که همه آیینها و کیشها و یا غالب آنها چنین اصلی داشته باشند، در آن صورت دنیا به چه شکلی در خواهد آمد؟ و انسانها چه امنیتی خواهند داشت؟

۳. زمینه‌سازی برای سوء استفاده رهبران

یکی از آثار و نتایج اعتقاد به حقانیت انحصاری و نفی حقانیت کامل از غیر هم‌کیش خود، زمینه‌سازی برای پیدایش جمعی به عنوان مدافعان اعتقادی کیش حق خواهد بود. این امر، خود نتیجه‌ای ناروا نیست، بلکه کاری لازم و بایسته است و هیچ آیینی بدون وجود جمعی مدافع اعتقادی که برای خویش نهادی تشکیل دهند و از راه آن نهاد از آیین و کیش مورد قبول خودشان دفاع کنند، نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد. از این رو، در همه آیینها و حتی مکاتب غیر الاهی چنین نهادی وجود دارد. در آیین مسیحیت، یهود، بودیسم، اسلام و غیر آن، نهادی به نام نهاد روحانیت وجود دارد که افراد آن نهاد متعهد به دفاع از آن آیین‌اند. چنین کاری ضروری و تردید ناپذیر است.

داستان تا اینجا هیچ ایراد و اشکالی ندارد، اما اشکال وقتی به وجود می‌آید که این رهبران



از باور و اعتقاد هم‌کیشان خودشان به حق انحصاری حقانیت، بهره‌برداری نامناسب و ناروا انجام دهند. در این صورت است که میوه تلخ اعتقاد مزبور می‌رسد و ذائقه انسانی را تلخ می‌کند. قرآن کریم ثمره ناخوشایند باور یاد شده را در رفتار و کردار رهبران مسیحی و یهودی زمان نزول قرآن گزارش کرده است. ما می‌توانیم با مراجعه و مطالعه دوباره پاره‌ای از این گزارشها از نتیجه مزبور آگاه گردیم و با بهره‌گیری از مفهوم و مضمون آن آیات و اخراج آنها از انحصار موردی، به قاعده‌ای کلی و جامع در این زمینه دست پیدا کنیم. به این آیات توجه کنید:

وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يُوْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ.^۱

در این آیات سخن از نهاد روحانیت در بین اهل کتاب است و رفتار آنان در بهره‌گیری از موقعیت دینی خود مورد نقد تند و جدی قرار گرفته است. این آیات دو رفتار از رفتارهای آنان را مطرح می‌کند و مورد نقد قرار می‌دهد. رفتار نخست آنکه آنان با نمایش دهان و زبان و یا با گفتن سخنان و انتساب آنها به خدا، در بین توده‌ها چنین وانمود می‌کنند که سخنان آنان عین حق و سخن خداست. احتمال دارد که زبان به کتاب چرخاندن، زمزمه‌ها و وردهایی باشد که معمولاً شماری از منسوبان به نهاد مدافع دین در بسیاری از ادیان، بدان می‌پردازند تا مردم با دیدن این حالت به قداست و دینداری بالا در آنان ایمان بیاورند و آنان بتوانند خود را به عنوان افرادی وارسته و بریده از دنیا و همواره در حال ذکر و دعا معرفی کنند. همچنین عبارت زبان به کتاب چرخاندن، می‌تواند گفتن سخنانی به عنوان تفسیر دین و بیان دیدگاه کتاب آسمانی باشد که در حقیقت ربطی به دین ندارد و زمینه‌سازی برای القای غلو و افراط‌گرایی در دین است. ادامه آیه تا حدود زیادی نظر دوم را تأیید می‌کند.

رفتار دوم آن است که آنان برای جا انداختن خود به عنوان تنها سخنگویان خداوند، دست به ایجاد واسطه‌هایی می‌زنند تا از طریق آنان خود را نماینده و سخنگوی خداوند معرفی کنند.

آنان معمولاً درباره فرشتگان و یا پیامبران غلو می‌کنند، به آنان چهره‌ی خدایی می‌دهند و آنان را ارباب دینی می‌نمایند تا از این طریق برای خودشان پایگاهی درست کنند. خداوند متعال می‌فرماید که این قبیل آموزه‌های عالمان دین با آموزه‌های پیامبران همخوانی ندارد، زیرا آنان هرگز کسی را به بندگی خود فرا نمی‌خواندند. عالمان دین که به آموزش کتاب آسمانی به مردم می‌پردازند و خود درس می‌خوانند، باید عالمان دین باشند و چیزی بر دین نیفزایند. نزدیک به همین مضمون در آیه ۳۱ سوره توبه می‌خوانیم:

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ.

این آیه در کنار آیات سوره آل عمران که پیش از این آوردیم، به روشنی چگونگی پیدایش زمینه برای ایجاد انحراف و سوء استفاده در دستگاه‌های مدافع دین را براساس اعتقاد به انحصار حقایقیت در یک گرایش، نشان می‌دهد. در این آیات، نخست اصل انتساب به خداوند که یکی از اصول و پایه‌های انحصار حقایقیت است، مطرح می‌شود و سپس تصریح می‌گردد که بر پایه این اصل، پیروان این قبیل اعتقادات، احبار و رهبان و مسیح را ارباب خود گرفته‌اند. بدیهی است وقتی رهبران روحانی در هر دینی چنین اعتقادی در بین توده‌ها ایجاد کردند و خود به سخنگویان خدا تبدیل شدند، استثمار و بهره‌کشی از توده مردم به نام دین و حق خداوندی و یا حق خویشان و اقوام و منسوبان به خداوند، رواج پیدا می‌کند و زمینه فسادهای مالی و غیر مالی در بین افراد نهاد مدافع دین به وجود می‌آید. خداوند در ادامه آیه نقل شده، به این خصیصه و یا پیامد باور یاد شده چنین اشاره می‌کند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ^۱.

۴. از بین رفتن زمینه گفت‌وگو

از جمله آثار این قبیل باورها از بین رفتن زمینه گفت‌وگوی درست و منصفانه در بین ادیان

۱. توبه، آیه ۳۴.

و کیشهاست. وقتی پیروان آیینی و یا کیشی اعتقاد داشته باشند که دیگران کاملاً باطل و آنان کاملاً حق‌اند، جایی برای گفت‌وگو باقی نمی‌ماند. گفت‌وگو معمولاً در جایی مطرح است که طرفین احتمال وجود شمه‌ای از حق در طرف مقابل و احتمال وجود اشتباه یا باطل را هر چند اندک در طرف خود بدهند. در این صورت است که گفت‌وگو و بحث برای دستیابی به حق زمینه پیدا می‌کند. اما در جایی که یکی از دو طرف به بطلان کامل باورهای طرف مقابل اعتقاد دارد و تنها خودش را باور دارد، نه تنها گفت‌وگو برایش مفهوم نخواهد داشت، بلکه به خود حق می‌دهد طرف مقابل را به هر روش ممکن از اعتقادش دور کند و به زعم خودش او را از بدبختی و هلاکت نجات دهد. در این راه، رنجه‌ها و دردهایی که بر وی در این دنیا تحمیل می‌کند، به سبب آنکه موجب رهایی او در آخرت می‌گردد، قابل توجیه و پذیرش است.

در این باور، عقل و خرد و قدرت انتخاب طرف مقابل به هیچ انگاشته می‌شود، زیرا همین که راه باطل را برگزیده است، دلیل بر ناتوانی عقل و خرد و نادرستی انتخاب اوست. در این باور، فرد هرگز در انتخاب و گزینش خویش تردید ندارد و بنابراین به هیچ وجه خردورزی و تأمل دوباره را برای خود لازم نمی‌شمارد. به تعبیر روشن‌تر، در این باور، فرد در جهل مرکب غوطه‌ور است و اگر در واقع هم گزینشش اشتباه باشد، چون نمی‌داند که نمی‌داند، هرگز به فکر دانستن نمی‌افتد. در این باور، آدمی هرگز رگه‌هایی از حق را که در باورهای طرف مقابل وجود دارد نمی‌بیند و بلکه نمی‌تواند ببیند. تنها باطلها و نادرستیهای طرف مقابل را می‌بیند و این نادرستیها و باطلها در نگاه او چنان بزرگ و بزرگ‌تر می‌گردد که همه باورهای طرف مقابل را در خود می‌پوشاند و در نتیجه وی به نمادی از باطل و نادرستی تبدیل می‌گردد. از نگاه قرآنی، این نوع نگرش به هیچ وجه پذیرفته نیست. قرآن در باور طرفهای مقابل همواره رگه‌هایی از حقانیت می‌بیند و آنان را به گفت‌وگو برای دستیابی به نقاط مشترک دعوت می‌کند. به این آیه قرآن توجه کنید:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ^۱ بگو: ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که

۱. آل عمران، آیه ۶۴

میان ما و شما یکسان است بایستیم که: جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا، ارباب نگیرد. پس اگر اعراض کردند، بگویید شاهد باشید که ما مسلمانییم.

در این نگاه، قرآن به وجود رگه‌هایی از حق در طرف مقابل اذعان دارد و به آنان پیشنهاد می‌کند که بر پایه همین رگه‌های حق توافق کنیم. این نوع نگرش نفی‌کننده کامل طرف مقابل نیست و طبیعی است که جای گفت‌وگو و بحث و بررسی را باز می‌گذارد. نکته بدیع آن است که قرآن غیر اهل کتاب را کاملاً سیاه و تاریک نمی‌بیند و از آنان با واژه «مشرک» یاد می‌کند. مشرک کسی است که برای خدا شریک قرار می‌دهد. این بدان معناست که قرآن اصل وجود خدا را در باور آنان می‌بیند و تنها ایراد را در آن می‌داند که در باور آنان در کنار خداوند خداوندان دیگری هم وجود دارد. قرآن می‌کوشد خدایان دیگر را از باور آنان بزداید و به همین سبب شعار خود را اثبات خداوند قرار نمی‌دهد، بلکه تنزیه خدا را شعار خویش قرار می‌دهد و می‌گوید:

وَاللَّهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ^۱؛ خدای شما خدای یگانه است. خدایی جز او که رحمان و رحیم است وجود ندارد.

این نوع برخورد به معنای دیدن نکات مثبت و منفی باور طرف مقابل است و در این صورت زمینه لازم برای گفت‌وگو به وجود می‌آید. بر همین اساس بود که پیامبر(ص) حتی با مشرکان به بحث و گفت‌وگو می‌پرداخت تا به آنان اثبات کند که در کنار خداوند خدای دیگری وجود ندارد.

دیدگاه قرآن درباره انحصار حقانیت

وقتی قرآن دیدگاه انحصار گرایانه اهل کتاب را نقل می‌کند، بر این دیدگاه ایراد می‌گیرد و آن را نادرست می‌داند. از نگاه قرآنی، آنچه معیار سنجش و داوری است، عملکرد و رفتار افراد است و نه وابستگی به دین، مذهب یا فرقه خاص. البته این نکته به این معنا نیست که اعتبار ادیان و مذاهب زیر سؤال برود، بلکه به این مفهوم است که سنجش و داوری، نمی‌تواند حزبی

۱. بقره، آیه ۱۶۳.

و گروهی باشد. از نگاه قرآنی پذیرفته نیست که وقتی فردی وابسته به یک جریان و آیین خاص گشت، نفس وابستگی برای او مصونیت بیاورد.

برای تبیین این مدعا بهتر است به همان مواردی بازگردیم که قرآن از ادعای حقانیت انحصاری گزارش می‌دهد و نیک بنگریم که قرآن در برابر این ادعا چه دلیل و راهی را نشان می‌دهد. در سوره بقره، آیه ۱۳۶، خداوند به کسانی که در آیه پیشین به نقل از اهل کتاب به آنان گفته شده بود که یهودی و یا مسیحی باشید تا هدایت گردید، دستور می‌دهد که چنین پاسخ دهند: «بگویید: ما به خدا، و به آنچه بر ما نازل شده، و به آنچه بر ابراهیم واسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده، و به آنچه به موسی و عیسی داده شده، و به آنچه به همه پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده، ایمان آوردیم؛ میان هیچ یک از ایشان فرق نمی‌گذاریم؛ و در برابر او تسلیم هستیم.» در آیه ۱۱۲ همین سوره در پاسخ به ادعای یهودیان و مسیحیان که می‌پنداشتند فقط آنان وارد بهشت می‌شوند، می‌گوید: «آری، هر کس که خود را با تمام وجود، به خدا تسلیم کند و نیکو کار باشد، پس مزد وی پیش پروردگار اوست، و بیمی بر آنان نیست، و غمگین نخواهند شد.»

از این قبیل آیات به دست می‌آید که نجات‌یافتگی انحصار دینی و یا مذهبی ندارد، بلکه معیار ایمان به خدا و پیامهای خداوندی و عمل به آنهاست و تفاوت نمی‌کند که انسان در کدام مجموعه از ادیان و یا مذاهب باشد. مهم آن است که فرد به خدا ایمان بیاورد و کار نیکو انجام دهد. افزون بر این آیات که نقل کردیم، آیات بسیاری وجود دارد که بر نقش بنیادی و منحصر ایمان و عمل صالح در دستیابی به نجات و هدایت و بهشت تأکید می‌کند. این امر در آیات مختلف و با تعبیر گوناگون آمده است که در ذیل به شماری از آنها اشاره می‌کنیم:

«و کسانی را که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، مژده ده که ایشان را باغهایی خواهد بود که از زیر درختان آنها جویها روان است...»^۱ در این آیه، خداوند به پیامبر(ص) خود فرمان می‌دهد که به این قبیل افراد که ایمان آورده‌اند و عمل شایسته انجام داده‌اند بشارت بهشت بدهد. در زمان نزول این آیه، هیچ کدام از گرایشهایی که بعداً در بین مسلمانان به وجود آمد، وجود نداشت. اگر نجات‌یافتگی در جریان خاصی از بین مذاهب گوناگون انحصار

۱. بقره، آیه ۲۵.

داشت، لازم بود اولاً خداوند به گونه‌ای به آن اشاره می‌فرمود و ثانیاً تکلیف افرادی که پیش از پیدایش این گرایشها زندگی کردند و درگذشتند نامعلوم باشد. اینها لوازمی است که نمی‌توان به آسانی از کنار آنها گذشت.

در همین سوره، جریان برخورد قوم موسی(ع) با وی را مطرح می‌کند و به پیامبر(ص) می‌گوید: تو از این افراد توقع نداشته باش که به تو ایمان آورند، زیرا شماری از این افراد وقتی سخن خدا را می‌شنیدند، آگاهانه آن را تحریف می‌کردند و سرشتی منافقانه دارند. از این رو، وقتی با مؤمنان برخورد می‌کنند، به آنان می‌گویند که ایمان آوردیم، ولی در خلوت خود می‌گویند که چرا از آنچه خداوند در اختیار شما گذاشته به مسلمانان می‌گویید که علیه شما از آنها استفاده کنند. این آیات همچنان به بیان روحیه این قبیل افراد ادامه می‌دهد و به بحث سوء استفاده عالمان و روحانیان یهود که دست نوشته‌های خود را به عنوان سخن خدا به خورد مردم می‌دادند می‌پردازد و به باوری اشاره می‌کند که این قبیل افراد داشتند مبنی بر اینکه زمان اندکی عذاب می‌شوند و سپس نجات می‌یابند.

قرآن چنین باوری را رد می‌کند و تأکید می‌کند که این افراد در دوزخ ماندگار هستند، زیرا ملاک کارکرد افراد است و نه برخورداری از موقعیت و امثال آن. به همین سبب خدا می‌فرماید: «آری، کسی که بدی به دست آورد و گناهانش او را در میان گیرد، پس چنین کسانی اهل دوزخاند و در آن ماندگار خواهند بود.» این آیه به طور صریح ملاک و معیار دوزخی بودن را عملکرد افراد می‌داند و نه برخورداری از موقعیت و جایگاه بالاتر در یک تشکیلات دینی که این قبیل افراد از آن برخوردار بودند. قرآن در برابر آن تأکید می‌کند: «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آنان اهل بهشت هستند و در آن جاودان خواهند بود.»^۱ در این آیه تنها دو معیار برای بهشتی بودن و نجات‌یافتگی مطرح شده است و هرگز در آن سخنی از اینکه فرد وابسته به جریانی باشد و یا نباشد نرفته است. بدیهی است که اگر عامل دیگری در این کار دخالت داشت، خداوند به گونه‌ای به آن اشاره می‌کرد.

خداوند در جای دیگر می‌فرماید: «و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، خدا

مزدشان را به تمامی به آنان می‌دهد.»^۱ این آیه در مورد پیروان عیسی بن مریم است. خداوند در آیه قبل‌تر از این آیه در باره کسانی سخن گوید که آنان را گرفتار عذاب سخت در دنیا و در آخرت می‌کند و علت آن را کفر آنان می‌شمارد. قرآن در بسیاری از موارد این گونه سخن می‌گوید، یعنی هم سرنوشت نیکان و هم سرنوشت بدان را تعیین می‌کند. در این مورد هم پس از تعیین تکلیف بدان به تعیین تکلیف نیکان پرداخته است و علت فرجام نیک آنان را جز ایمان و عمل نیک قرار نداده است.

شبهه این سخن در سوره نساء آمده است. خداوند می‌فرماید: «کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، پاداششان را به تمام خواهد داد و از فضل خود به ایشان افزون‌تر می‌بخشد. و اما کسانی که امتناع ورزیدند و بزرگی فروختند، آنان را به عذابی دردناک دچار می‌سازد و در برابر خدا برای خود یار و یآوری نخواهند یافت. ای مردم، در حقیقت برای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمده است، و ما به سوی شما نوری تابناک فرو فرستادیم. اما کسانی که به خدا گرویدند و به او تمسک جستند، به زودی آنان را در جوار رحمت و فضلی از جانب خویش درآورد، و ایشان را به سوی خود، به راهی راست هدایت کند.»^۲

در این چند آیه سخن از نجات‌یافتگی و عدم نجات‌یافتگی است. در آیه نخست به اینکه ایمان و عمل شایسته دو شرط لازم و کافی برای ورود به بهشت است تصریح شده است. شیوه بیان به گونه‌ای است که نمی‌توان گفت این دو شرط، شرط لازم اما غیر کافی است. بلکه به عکس، در کافی بودن آن برای رستگاری تصریح وجود دارد، زیرا فرموده است که خدا به این افراد نه تنها پاداش کامل، بلکه پاداش افزون می‌دهد. از آن گذشته، در برابر اینان از کسانی نام برده است که به عذاب گرفتار می‌شوند. اینان هم کسانی هستند که از ایمان آوردن امتناع دارند و بزرگی می‌فروشند که تعبیر دیگری از گریز از عبودیت است. از همه اینها گذشته، در آیه اخیر، گروندگان به خدا و متمسکان به وی کسانی شمرده شده‌اند که در جوار رحمت و فضل الاهی قرار گرفتند. اگر بنا بود غیر از ایمان و عمل صالح چیز دیگری از قبیل وابستگی به مذهب و یا دین خاصی در این امر دخالت داشته باشد، روا نبود به آن اشاره نشود، زیرا قرار

۱. آل عمران، آیه ۵۷.

۲. نساء، آیه ۱۷۳ - ۱۷۵.

دادن انسان در جهل نسبت به آنچه موجب سعادت و نجات وی از دوزخ و عذاب الاهی می‌گردد، دور از شأن و رحمت واسعة الاهی است. این امر همچون جزئیات عبادت و امثال آنها نیست که کسی بگوید خداوند بیان آن را برای پیامبر(ص) و یا دیگران گذاشته است.

ممکن است کسی بگوید که قرار گرفتن در زیرمجموعه مذهب و یا دین خاص داخل در عمل صالح است و عنوان عمل صالح شامل آن هم می‌شود. اما این سخن نمی‌تواند دقیق باشد، زیرا قرار گرفتن در زیرمجموعه مذهب و یا دین خاص از مقوله اعتقادات است و نه از مقوله عمل. در مورد اعتقاد، خداوند فقط ایمان به خدا را ملاک قرار داده است که در برابر آن کفر و یا شرک قرار می‌گیرد و نه مذهب و یا دین خاص.

شاید به همین سبب است که خداوند در آیه دیگری از همین سوره تصریح می‌کند: «خداوند این را که به او شرک آورده شود، نمی‌آمزد؛ و فروتر از آن را بر هر که بخواهد می‌بخشد. و هر کس به خدا شرک ورزد، قطعاً دچار گمراهی دور و درازی شده است.»^۱ از این آیه فهمیده می‌شود که نقش اصلی در رستگاری شرک نورزیدن به خداست و حتی برای کسی که اعمال شایسته هم نداشته باشد، اما به خدا شرک نورزیده باشد امید نجات هست و احتمال آنکه رحمت و فضل الاهی شامل حالش شود وجود دارد. ولی کسی که به خدا شرک ورزیده باشد راهش بسته است. به تعبیر دیگر، توحید محور نجات‌یافتگی است و عمل صالح نقش مکمل دارد.

شاید این برداشت را آیه ده سوره فاطر هم تأیید کند که می‌فرماید: «هر کس سربلندی می‌خواهد، سربلندی یکسره از آن خداست. سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود و کار شایسته به آن رفعت می‌بخشد و کسانی که با حيله و مکر کارهای بد می‌کنند، عذابی سخت خواهند داشت، و نیرنگ آنان تباه می‌گردد». کلمه «طیب» در این آیه همان گواهی به وحدانیت خداوند است که به درگاه الاهی بالا می‌رود و کار شایسته آن را رفعت می‌بخشد. به تعبیر دیگر، عمل صالح مکمل رستگاری انسانی است که به کلمه توحید باور دارد و از شرک دوری جسته است.

از جمله آیاتی که در آنها ایمان و عمل صالح به عنوان دو عامل انحصاری برای ورود به

۱. نساء، آیه ۱۱۶.

بهشت مطرح شده است، آیه ۵۷ و ۱۲۲ سوره نساء است. در آیه اولی می‌خوانیم: «به زودی کسانی را که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، در باغهایی که از زیر [درختان] آن نهرها روان است درآوریم. برای همیشه در آن جاودان‌اند و در آنجا همسرانی پاکیزه دارند، و آنان را در سایه‌ای پایدار درآوریم.» در آیه بعدی نیز همین مضمون وجود دارد، به جز آنکه قسمت پایانی آیه چنین است: «و عده خداوند راست است و چه کسی در سخن از خدا راستگوتر است؟» در این دو آیه تصریح شده است که عامل رستگاری ایمان و عمل صالح است و چیز دیگری در آن نقش ندارد. در آیه اخیر خداوند این را وعده خودش می‌شمارد و تأکید می‌کند که هیچ کس از او راستگوتر نیست. اگر خداوند وعده‌ای غیر از این داشت، لازم بود در این آیه به آن اشاره کند. ولی خداوند وعده خود را فقط برای افرادی مطرح می‌کند که این دو ویژگی را داشته باشند، یعنی ایمان داشته باشند و عمل صالح انجام دهند.

در آیه نهم سوره مائده، پس از آنکه به شماری از اعمال صالح اشاره می‌کند و مردم را به انجام آن دعوت می‌نماید، یادآور می‌شود: «خداوند کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند به آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده است.» در آیه بعدی نکته مقابل آن را مطرح کرده است: «کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را دروغ انگاشتند، اهل دوزخ هستند.» اینکه خداوند در همه این آیات دو امر ایمان و عمل صالح را در کنار هم عامل ورود به بهشت و رحمت الهی می‌شمارد، به انسان اطمینان می‌دهد که گرایشهای دینی و مذهبی که در طول تاریخ، شکل یک سازمان و تشکیلات را به خود می‌گیرند و کم‌کم محتوای آنها جای خود را به شکل و آیین آنها می‌دهند، نباید عاملی مستقل برای نجات‌یافتگی و ورود به بهشت تلقی شود. اگر دین و یا مذهبی هم عامل رستگاری باشد باید به اعتبار محتوای آن در نظر گرفته شود. اگر محتوای آن برخوردار از جوهره ایمان و عمل صالح بود، به همین اعتبار می‌تواند عامل نجات‌یافتگی تلقی شود و اگر چنین نباشد، به اعتبار دین و یا مذهب بودن بعید است بتوان نقشی برای آن در نظر گرفت.

در آیه ۴۲ سوره اعراف نیز خداوند از کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، به عنوان بهشتیان یاد می‌کند. در آیه ۴ و ۹ سوره یونس نیز خداوند ایمان و عمل صالح را موجب پاداش و هدایت به بهشتی می‌داند که از زیر درختان آن نهرهایی جاری است. در آیه ۲۳ سوره هود تعبیری به همین مضمون وجود دارد. در آیه ۲۹ سوره رعد ایمان آوردندگان شایسته‌کار را



خوش فرجام شمرده است که تعبیر دیگری از نجات‌یافتگی است. در آیه ۲۳ سوره ابراهیم همین افراد را بهشتیانی می‌شمارد که در بهشت تحیت آنان سلام گفتن است. در آیه ۳۰ از سوره کهف، خدا این افراد را که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، از جمله افرادی می‌شمارد که اجر خوبی‌شان را ضایع نمی‌کند. در آیه بعدی نیز از نعمتهایی که اینان در بهشت از آنها برخوردارند یاد می‌کند. آیه ۱۰۷ از همین سوره باغهای فردوس را جایگاه افرادی می‌شمارد که ایمان آوردند و عمل شایسته انجام دادند.

در همه این آیات بر ایمان و عمل صالح به عنوان تنها ملاک برای نجات‌یافتگی تأکید شده است. با این همه، تأکیدی که خداوند بر تأثیر انحصاری ایمان و عمل صالح برای نجات‌یافتگی دارد، ادعای انحصار نجات‌یافتگی در دین و یا مذهب خاص هیچ دلیل قابل قبولی ندارد. نکته‌ای که در آیات الهی دیده می‌شود این است که خداوند به هر دو جنبه اثباتی و نفی‌ی این موضوع توجه داده است. هم ادعای انحصار نجات‌یافتگی را در آیات متعدد نفی کرده و هم انحصار آن را در ایمان و عمل صالح اثبات نموده است. این امر راه را برای هر نوع تلاش در راه انحصار نجات‌یافتگی در دین و یا مذهبی خاص می‌بندد.

با توجه به این آیات قرآنی، روایاتی که مدعی انحصار نجات‌یافتگی در مذهب و یا گرایش خاصی است، از باب تعارض با صراحت و نص قرآن از اعتبار ساقط می‌شود و حتی نوبت به بررسی‌های سندی هم نمی‌رسد، زیرا اگر سند این روایات هم درست باشد، باز هم نمی‌توان آن را به معصوم نسبت داد، چون پیامبر و یا امام هرگز چیزی خلاف قرآن نمی‌گویند. از آنجا که آیات انحصار نجات‌یافتگی در ایمان و عمل صالح، چنان صراحت و وضوحی دارند که قابل حمل به معنا و مفهوم دیگری نیستند، به ناچار باید از آن روایات - حتی در صورت درستی سند - دست شست. بگذریم که روایات مزبور چنان اختلاف نقلی دارند که نمی‌توان به صدور آنها اطمینان حاصل کرد.

پرسشی که لازم است در این باره مطرح شود این است: اگر اعتقاد به هر دین و مذهبی، در صورت ملازم بودن با ایمان و عمل صالح موجب نجات‌یافتگی باشد، در آن صورت، موضوع خاتمیت اسلام را چگونه باید تفسیر کرد؟ تردیدی نیست که اسلام دین خاتم است و با وجود اسلام ادیان پیشین از اعتبار افتاده‌اند و لازم است انسانها به دین جدید ایمان بیاورند، اما این برای افرادی مطرح است که هم از وجود دین جدید آگاهی داشته باشند و هم حقایقیت

دین جدید برای آنان اثبات شده باشد. ولی فردی که از وجود دین جدید و خاتمیت آن آگاهی ندارد و یا آگاهی دارد اما حقانیت آن برای وی اثبات نشده است، طبق قاعده باید همان دین پیشین در حق وی حجت باشد و اگر بدون اطمینان به حقانیت دین جدید، از دین پیشین خود دست بشوید، در آن صورت، برای خود در پیشگاه خداوندی حجت نخواهد داشت. زیرا برای انسان یقین و اطمینان شخصی، بدون توجه به منبع اطمینان و یقین، ملاک است و نه حقانیت واقعی و به تعبیر فنی حقانیت نفس الامری.

در مورد مفاد دو آیه مزبور هم سخن همین است. اگر کسی اسلام را به هر دلیل پذیرفته باشد و تفسیر یاد شده را در مورد آن دو آیه شنیده و به آن باور داشته باشد، بدیهی است که تحقق عمل صالح برای چنین فردی، در چارچوب همان تفسیر خواهد بود و غیر آن برای وی معتبر نخواهد بود. اما همه سخن در مورد کسی است که به هر دلیل برای وی تفسیر مزبور به مرحله حجت نرسیده باشد، به این معنا که یا آن تفسیر را شنیده باشد و یا بشنود اما به درستی آن اطمینان پیدا نکند و یا تفسیر دیگری برای وی اطمینان - گرچه به نادرستی - ایجاد کند. در این صورت، تفسیر مزبور در حق وی حجت نخواهد بود.

اینکه یقین و اطمینان شخصی اعتبار دارد و نه حقانیت واقعی، امری کاملاً درست و منصفانه است و هیچ راهی غیر از این وجود ندارد. واقع و نفس الامر را کسی نمی‌داند و همه ادیان خود را حق و مطابق نفس الامر می‌شمارند و هیچ دینی نیست که خود را باطل بداند. بنابراین، فراروی انسان در برابر این همه دین، چیزی جز این نمی‌ماند که به هر دینی که بدان یقین و اطمینان یافته ایمان بیاورد و کار نیکو و عمل صالح انجام دهد. با این وصف، ملاک بودن ایمان به خدا و عمل صالح، هیچ‌گونه اصطکاک با خاتمیت اسلام نخواهد داشت.

قرآن و ادیان پیشین

نکته دیگری که در این زمینه مطرح است، آیاتی است که در مورد ادیان مختلف و در تناسب بین آنها سخن می‌گوید. دقت در این آیه‌ها نیز این نکته را ثابت می‌کند که ملاک در نگاه الهی، همان ایمان و عمل صالح است و ادیان بدون در نظر گرفتن محتوای ایمانی و عمل صالح مورد سفارش آنها، موجب رستگاری نمی‌گردند.

این آیات در سوره مائده از آیه ۴۱ تا ۴۸ آمده است. در آیه نخست این مجموعه، از افراد

منافق ونیز از یهودیانی یاد شده است که سخن پیامبر(ص) را برای سوء استفاده و به کار گرفتن آنها، علیه خود آن حضرت گوش می‌کنند. در ادامه از ویژگیهای همین افراد سخن گفته می‌شود و بعد به پیامبر(ص) یادآوری می‌گردد: اگر این افراد برای داوری نزد تو آمدند، بین آنان به عدالت داوری کن. البته در آیه بعد، از اینکه آنان داوری پیامبر(ص) را خواسته باشند تعجب انکاری به عمل می‌آید.

خداوند می‌فرماید: «چگونه تو را داور قرار می‌دهند، با آنکه تورات نزد آنان است که در آن حکم خدا آمده است؟ سپس آنان بعد از این [درخواست داوری] پشت می‌کنند، و آنان مؤمن نیستند. ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم. پیامبرانی که تسلیم بودند، به موجب آن برای یهود داوری می‌کردند و الاهیون و دانشمندان به سبب آنچه از کتاب خدا به آنان سپرده شده و برای آن گواه بودند... و عیسی پسر مریم را به دنبال آنان [پیامبران] در آوردیم، در حالی که تورات را که پیش از او بود تصدیق داشت، و به او انجیل را عطا کردیم که در آن، هدایت و نوری است و تصدیق کننده تورات قبل از آن است و برای پرهیزکاران رهنمود و اندرزی است. و اهل انجیل باید به آنچه خدا در آن نازل کرده داوری کنند، و کسانی که به آنچه خدا نازل کرده حکم نکنند، آنان خود، نافرمان‌اند. و ما این کتاب را به سوی تو فرستادیم، در حالی که تصدیق کننده کتابهای پیشین و حاکم بر آنهاست. پس بین آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده حکم کن، و از هوایشان [با دور شدن] از حقی که به سوی تو آمده، پیروی مکن. برای هر یک از شما شریعت و راه روشنی قرار دادیم. و اگر خدا می‌خواست شما را یک امت قرار می‌داد، ولی [خواست] تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید. پس در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت بگیرید. بازگشت همه به سوی خداست؛ آن گاه در باره آنچه در آن اختلاف می‌کردید آگاهتان خواهد کرد.»

در اینجا از مجموعه این آیات آنچه را به طور مستقیم به بحث ما مربوط می‌شد ترجمه کردیم. از سویی می‌دانیم که در انجیل و تورات موجود تحریفاتی به وجود آمده است و به حتم تورات و انجیل موجود، آن تورات و انجیل اصلی نیست. این را هم می‌دانیم که همان گونه که قرآن تصریح دارد، تورات و انجیل موجود از همه آنچه خدا نازل کرده بود تهی نیست. از طرف دیگر، خداوند در این آیات از همان تورات و انجیلی سخن می‌گوید که در زمان آن حضرت در جامعه اهل کتاب آن روز وجود داشت. بدیهی است که مقصود خدا همان بقایای تورات و انجیل



اصلی در تورات و انجیل موجود است. خداوند می‌فرماید: باید اهل کتاب به همین قسمت حق باقی مانده عمل کنند و اگر به آن عمل نکنند جزء فاسقان خواهند بود. سخن این است که اگر همه ادیان پیشین به تمامی باطل بود، این دستور خدا چگونه قابل عمل خواهد بود؟ و اگر در آنها چیزهایی از حق وجود دارد، چرا برای فردی که به آنها عمل کند، راه رستگاری وجود نداشته باشد؟ مگر نه این است که وی به حقی عمل کرده که قرآن به آن فرمان داده است؟ از طرف دیگر، قرآن تصریح می‌کند که انجیل با تصدیق آنچه در تورات آمده و قرآن با تصدیق آنچه در انجیل آمده، فرو فرستاده شده است. بدیهی است مقصود تصدیق بخشهای باقی مانده از تورات و انجیل واقعی در این دو کتاب است. البته تأکید شده است که قرآن بر آن مهیمن است. مهیمن نوعی نگاه از بالا بر چیزی است که در واقع درست و نادرست را از هم جدا می‌کند. این سخن گویای آن است که در آن دو کتاب هم بقایایی از حق وجود دارد.

در کنار همه اینها، قرآن این نکته را هم مورد تأکید قرار می‌دهد که جریان تفرقه انسانها براساس دین، تصمیمی است که خدا گرفته است و اگر غیر این را می‌خواست، می‌توانست وضع را به گونه‌ای سامان دهد که همه پیرو یک دین باشند. بنابراین، خداوند نخواسته است حقیقت در انحصار یک دین قرار گرفته باشد، بلکه جلوه‌هایی از حق را در ادیان مختلف نهاده است. در این صورت، باید در ادیان دیگر هم چیزهایی از حقیقتی که خدا فرستاده وجود داشته باشد و انسانها حق دارند به همان بقایای حق عمل کنند. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که ملاک تمایز بین خوب و بد در بین افرادی که به این ادیان گوناگون یهودیت، مسیحیت و اسلام عمل می‌کنند، چیست. آیا ملاک می‌تواند به جز همان ایمان به خدا و عمل صالح که در آیات بسیار از آن سخن رفته بود، چیز دیگری باشد؟

دین حنیف

باید ببینیم در این ادیان الهی آنچه جوهره آنهاست و می‌تواند مقتضی آن باشد که خداوند اجازه دهد طبق آنها عمل شود چیست. به نظر می‌رسد این جوهره را باید در یک واژه کلیدی قرآنی جست‌وجو کرد که معمولاً در تحقیقات ما از آن غفلت می‌شود. این واژه کلیدی، واژه «حنیف» است. برای فهم درست این مطلب لازم است تعدادی از آیاتی که این واژه در آنها به کار رفته است نقل شود.

یکی از این موارد سوره بقره است. خداوند در این سوره، سخن یهودیان و مسیحیان را نقل می‌کند که: «گفتند: یهودی و یا مسیحی باشید تا هدایت یابید؛ بگو: نه بلکه [بر] آیین ابراهیم حق‌گرا هستیم، و وی از مشرکان نبود. بگویید: ما به خدا و به آنچه بر ما نازل شده، و به آنچه بر ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسباط فرود آمده، و به آنچه به موسی و عیسی داده شده، و به آنچه به همه پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده، ایمان آورده‌ایم، میان هیچ یک از ایشان فرق نمی‌گذاریم؛ و در برابر او تسلیم هستیم. پس اگر آنان به آنچه شما بدان ایمان آوردید، ایمان آورند، قطعاً هدایت شده‌اند، ولی اگر روی برتافته‌اند، جز این نیست که سر ستیز دارند؛ و به زودی خداوند [شر] آنان را از تو کفایت خواهد کرد، که او شنوای داناست. این است نگارگری الاهی؛ و کیست خوش‌نگارتر از خدا؟ و ما او را پرستندگانیم.»^۱

در این آیات، خداوند به گونه صریح از اینکه ملاک نجات‌یافتگی وابستگی دینی مورد ادعای یهودیان و مسیحیان باشد، ابا دارد و ملاک را راست‌دینی می‌داند که ابراهیم بر آن بود و پس از او همه پیامبران بر آن بودند. این راست‌دینی، مشرک نبودن و ایمان به دستورهای است که در طول تاریخ بشر، به عنوان دستور الاهی بر پیامبران نازل شده است. خداوند به پیامبر می‌گوید: به آنان بگو که من به این مطلب ایمان دارم و اگر شما هم به این ایمان داشته باشید هدایت یافته‌اید و گرنه در شقاق و بدبختی هستید. وقتی قرآن هدایت و شقاق را در برابر هم قرار می‌دهد و همه معتقدان به دین ابراهیم (ع) را که مشخصه اصلی آن عدم شرک است، در سوی هدایت و مخالفان با این باور را در سمت شقاق قرار می‌دهد، ظاهراً راه را برای هر گونه تقسیم‌بندی بر پایه ادیان و مذاهب می‌بندد و معیار را مشخص می‌کند.

نکته ظریف این است که مسیحیان آن روز برای بیان وابستگی فرد به دین مسیح، وی را با آبی رنگین تعمیم می‌دادند. خداوند در این آیه چنین رنگها را که افزودنیهای بشر به ادیان الاهی است قبول نمی‌کند و یاد آور می‌شود رنگ الاهی بهترین رنگ است و این رنگ در حقیقت همان بی‌رنگی است که مولوی در جایی می‌گوید:

چون که بی‌رنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد

این در حقیقت اشاره به جنگهای مذهبی است که زائیده تبدیل شدن دین الاهی به

۱. بقره، آیه ۱۳۵ - ۱۳۸.

قالبهای بشری است.

در سوره آل عمران، در آیات ۶۵ - ۶۸، خداوند ضمن نفی مسیحی و یا یهودی بودن حضرت ابراهیم که مورد ادعای هر دو گروه بود، به این نکته اشاره می‌کند که ابراهیم پیش از پیدایش مسیحیت و یهودیت زندگی می‌کرد. وی بر دین حنیف بود و معیار اوست. کسانی به ابراهیم نزدیک‌ترند که پیرو او باشند و این پیامبر، یعنی حضرت محمد(ص)، و مؤمنان از چنین ویژگی برخوردار هستند. این آیه در کنار دیگر آیاتی که ویژگی شاخص ابراهیم را ایمان و عدم شرک می‌شمارد، بهترین دلیل بر مدعاست.

روشن‌تر از این، آیه ۱۲۵ سوره نساء است که در آن می‌فرماید: «دین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کرده و نیکوکار است و از آیین ابراهیم حق‌گرا پیروی نموده است؟ و خدا ابراهیم را دوست دارد.» این آیه تصریح دارد که بهترین دین تسلیم خدا بودن و کار نیک کردن است و این همان مشخصه منحصر به فرد دین ابراهیم است؛ دینی که در قرآن از آن به «دین حنیف» یاد می‌شود. خداوند در آیه دیگری پیامبر اسلام را پیرو همین آیین می‌شمارد و به وی فرمان می‌دهد که آن را اعلام دارد: «بگو: آری! پروردگار مرا به راه راست هدایت کرده است: دینی پایدار، آیین ابراهیم حق‌گرا! و او از مشرکان نبود.»^۱

به نظر می‌رسد توجه به این همه آیات قرآنی که با تعبیر گوناگون بر ایمان و عمل صالح به عنوان تنها ملاک نجات‌یافتگی تأکید می‌کنند، ما را به این اطمینان می‌رساند که وابستگی به دین و یا مذهبی بدون پشتوانه ایمان و عمل صالح، هیچ نقشی در نجات‌یافتگی انسان ندارد. برعکس، برخورداری از ایمان و عمل صالح انسان را به سعادت و خوشبختی رهنمون خواهد بود، گرچه فرد وابستگی خاص به جریان دینی و یا مذهبی نداشته باشد؛ البته مشروط بر اینکه به حقانیت دین و یا مذهبی اطمینان پیدا نکند. اما اگر چنین اطمینانی پیدا شود، عمل نکردن به مفاد آن خود بیان دیگری از بی‌اعتنایی به عمل صالح است.